

گلستان بہ زبان سادہ

محمد ابراہیم کرمی

www.ketab.ir

کرمی، محمد ابراهیم، ۱۳۲۶ - ...
 گلستان به زبان ساده / محمد ابراهیم کرمی.
 قم: نشر حبیب، ۱۳۹۵. ۳۴۴ ص
 ISBN: 978-600-7117-27-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:
 ۱. داستان‌های کوتاه فارسی — قرن ۱۴
 ۲. سعدی، مصلح‌بن عبدالله. - ۱۶۹۱ق. گلستان — اقتباس‌ها
 Sadi, Moeleh-ibn Abdollah. Golestan -- Adaptations
 Short stories, Persian -- 20th century
 ۵. شعر فارسی — قرن ۱۳ق.
 Persian poetry -- 13th century
 سعدی، مصلح‌بن عبدالله. - ۱۶۹۱ق. گلستان

۱۳۹۵ گ ۸ ک ۸۵۵ ر / PIR ۸۳۵۸ گ ۳/۶۲۸
 کتابخانه ملی ایران ۴۴۴۱۶۸۴

■ گلستان به زبان ساده

- مقدمه و ساده‌نویسی: محمد ابراهیم کرمی
- ناشر: حبیب
- نویت و تاریخ چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۵
- چاپخانه: عترت
- شمارگان: ۵۰۰
- قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان
- شابک: ۹ - ۲۷ - ۷۱۱۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

علاقه‌مندان برای تهیه کتاب و همچنین، جهت ارتباط با مؤلف،
 می‌توانند با شماره زیر تماس حاصل فرمایند:
 محمد ابراهیم کرمی: ۰۹۱۹۹۶۹۴۶۱۷

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۷۵	دییاجه
۸۷	باب اول: در سیرت پادشاهان
۱۳۳	باب دوم: در اخلاق درویشان
۱۷۵	باب سوم: در فضیلت قناعت
۲۰۳	باب چهارم: در فواید خاموشی
۲۱۳	باب پنجم: در عشق و جوانی
۲۳۷	باب ششم: در ضعف پیری
۲۴۵	باب هفتم: در تأثیر تربیت
۲۷۱	باب هشتم: در آداب صحبت
۳۱۱	گفتار ضمیمه (۱): جایزه نوبل
۳۳۷	گفتار ضمیمه (۲): صوفی و تصوف: عارف و عرفان

مقدمه

فسانه گشت و گهی شد حدیث اسکندر

سپهر نو آر که نو را حلاوتی دگر است^۱

در این مقدمه، لازم می‌دانم حنا نکته را بیان کنم:

۱. یک استاد فلسفه در دانشگاهی گفت: نام حاتم طایی که می‌شنویم، به یاد بخشندگی، نام رستم را که می‌شنویم به یاد پهلوانی، و نام حضرت علی علیه‌السلام را که می‌شنویم به یاد عدالت ایشان می‌افزیم. ضمن اینکه، لباسی را هم که در تن کسی می‌بینیم، به یاد رضایت او از آن می‌افزیم. این موارد را در منطق «دلالت اللفظی» می‌گویند. بنابراین، مقدمه طولانی ۳۵ صفحه‌ای از شهید مطهری که برای کتاب عدل الهی نوشته است، دلالت می‌کند که او این اندازه مقدمه را در آنجا لازم و سودمند می‌داند. من هر چند سال یکبار

دوست دارم که مقدمه کتاب داستان و راستان شهید مطهری را بخوانم و توصیه می‌کنم شما هم بخوانید.

۲. آیت‌الله جوادی آملی فرموده‌اند: زبان عربی سیطره دارد؛ یعنی، هر جا که نیاز داشتند لفظ غیر عربی را برای معنایی به‌کار ببرند، آن را مُعَرَّب کردند. عرب در لفظی که اصل آن غیر عربی است، تغییری ایجاد می‌کند و سپس، آن را به‌کار می‌برد. برای مثال، کلمه «استاذ» که معرب «استاد» است.^۱

گاهی در فارسی نیز چنین کاری شده است؛ مانند: «آیت‌الله» به‌جای «آیه‌الله» و «سادات» به‌جای «حسادات».

جالب اینکه، بیشتر مردم، کلمه «رب» معرب را به‌جای واژه «در» فارسی به‌کار می‌برند و افتخار نیز می‌کنند که از ادبیات فارسی چیزی

۱. جمع کلمه استاد در فارسی «استادان» است، نه «استادیند» که جمع مکسر برای لغت عربی است. «میدان» کلمه‌ای فارسی است و جمع آن «میدان‌ها» می‌آید نه «میدانین» و کلمه «درب» معرب «در» است و «رستاق» معرب «روستا» است. کلمه «مهندس» معرب «اندازگیر» است که ریشه عربی ندارد و از حروف اصلی اندازه (ه - ن - د) را دارد و (س) را بر آن افزوده و تنور با تشدید، معرب تنور است. لفظ «بلکه» مرکب از «بل» عربی و «که» فارسی است. پس، اگر کلمه «بل» در عبارت نوشته شود، همان معنا را با دو حرف کمتر می‌رساند.

حروف فارسی سَره، حروف «ط»، «ق» و «ح» را ندارد. پس کلمه‌ای که آنها را داشته باشد، مانند «فقط» در فارسی نیست، به این جهت، در نوشته‌های اینجانب به جای «فقط» کلمه «تنها» نوشته می‌شود. همچنین، کلمه‌های «اتاق» و «ایقه» ترکی، «خانه» و «یخه» فارسی و «حجره» عربی هستند.

می‌دانند!! ملاک واژه درست مانند «در» دو چیز است:

الف) نگارش آن واژه در متون ادبیات. ادیبان مانند، فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ و سایر کتاب‌های ادبی اصیل ما این کلمه به صورت «در» به کار برده‌اند. از میان صدها نمونه، ابیاتی از شیخ سعدی و حافظ اشاره می‌شود:

سعدی به کعبه رضا گیر	ای مرد خدا در خدا گیر
بدبخت کس که سرتابد	زین در که دری دگر بیابد

باب دوم، حکایت ۴۷، ص ۱۷۳.

حافظ می‌فرماید:

آب چشمم که بر دست خاک در تُست
زیر صدمات اخاک دری نیست که نیست
الْمِنَّةُ لِلَّهِ که در می‌کده باز است

زان رو که مرا بر دراه روی نیاز است

ب) مردم در محیط‌های پیشرفته واژه را به همین شکل؛ یعنی «در» به کار می‌برند. مانند: دبیران و استادان دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمی، بزرگان هم می‌فرمایند: این در را ببند و آن در را باز کن.

۳. گلستان سعدی یک کتاب ادبی است. احساس می‌کنم که اگر قدری در معنای ادبیات بحث کنیم، تا حدودی مطلب روشن می‌شود و برای عموم نیز سودمند خواهد بود. در معنای ادبیات دو مفهوم وجود دارد:

الف) مفهوم قدیمی، مانند: صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت و قواعدی که دانستن آنها در شناختن اشعار لازم است.

ب) مفهومی که امروزه بیشتر به فرهنگ، دانش و حسن معاشرت شناخته می‌شود و در دانستن پدیده‌های جدید به عنوان مقدمه قرار می‌گیرد. همان‌طوری که عبارت دارای صرف و نحو، قالب و حاوی معنا است و انسان معنا را در ضمن آنها می‌فهمد، ادبیات از قبیل معانی نیز برای رک برخی معانی دیگر به عنوان مقدمه قرار می‌گیرد.

۴. آقای فلانی می‌فرمود: نظریه و قضاوت هر کسی با ادبیات او ارتباط مستقیم دارد. به عنوان مثال، یک هکتار زمین پر از انواع علف و درخت را در نظر می‌گیریم. حال، اگر دامداری در آنجا حضور یابد، می‌گوید: اینجا می‌تواند، به مدت شش ماه خوراک گوسفندان مرا تأمین کند. اگر یک دکتر گیاه‌شناس در آنجا حضور یابد، می‌گوید: در اینجا می‌توان چند نوع گیاه دارویی را تهیه کرد. سم‌چیز، اگر یک شاعر در آنجا حضور داشته باشد، می‌گوید: به‌به! اینجا بساط شاعر است که شاعر در وصف این طبیعت زیبا شعر بگوید.

بر چهره گل نسیم نوروز خوشست

در صحن چمن، روی دل‌افروز خوشست

از دی که گذشت، هر چه گویی خوش نیست

خوش باش و ز دی مگو که امروز خوشست

۵. نوشته‌ای را به دست طلبه‌ای دادم و گفتم این جزوه را بخوان و جنبه‌های مثبت و منفی آن را برای من بگو. او تنها از چگونگی تایپ کردن آن برای من سخن می‌گفت. فهمیدم که ادبیات او تنها در تایپ کردن است. همان جزوه را به دست دبیر ادبیات دادم، او تنها از جهت ادبیات (روش به کار بردن الفاظ و عبارت‌سازی) آن برای من سخن می‌گفت. همان جزوه را به دست رئیس دانشگاهی دادم، او فرمود: این جزوه از نظر مفاهیم خوب است؛ ولی از نظر ادبیات نیاز به ویرایش دارد. پس، او هم در زمینه معناشناسی و هم در زمینه ویرایش آگاهی داشت. همان جزوه را به دست ویراستاری دادم که در انتشار کتاب‌ها نیز تجربه دارد، او گفت: اولاً این جزوه از نظر معانی خوب است. ثانیاً هرچه زودتر این جزوه را تکمیل کنید تا آماده چاپ شود؛ زیرا من احساس می‌کنم که بیشتر مردم به این کتاب نیاز دارند. پس، او در چهار زمینه، آگاهی خوبی داشتم (الف) تایپ کردن، (ب) ویراستاری، (پ) معناشناسی، (ت) نیاز جامعه.

۶. دانشمندان می‌گویند: دانشمندی به باغ رفته بود. در حضور او میوه‌ای از درخت به زمین افتاد. او از افتادن میوه متوجه خاندن جاذبه شد. پس، دانش و ادبیات مناسب او کمک کرد که وی جاذبه زمین را از همین افتادن ساده یک میوه کشف کند؛ وگرنه چندین بوعلی سیناها چنین عملی را دیدند، ولی نتوانستند جاذبه کره زمین و سایر اجسام را کشف کنند.

۷. در سالن دفتر تبلیغات اسلامی، برنامه‌ای بود که هر هفته در روزهای پنج‌شنبه برگزار می‌شد. در این برنامه، دو نفر استاد در زمینه کاری خود از ساعت ۳ تا ۷ بعد از ظهر سخنرانی می‌کردند و به پرسش‌های حاضران پاسخ می‌دادند. یکی از آنان می‌فرمود: دکتر شریعتی جامعه‌شناس نبود، بلکه او ادبیاتش قوی بود. این بنده گفت: آه، دکتر شریعتی یک جلد کتاب در زمینه جامعه‌شناسی به زبان ساده برای عموم گفته و نوشته است. ثانیاً، ایشان می‌نویسد: «در پاریس استاد جامعه‌شناسی مطلبی را در کلاس می‌گفت. من گفتم: جنابعالی این مطلب را به گونه‌ای دیگر در دو جلد کتاب جامعه‌شناسی خود نوشتی. او گفت: من آن مطالب را در ۱۰ سال پیش نوشتم و اکنون معلوماتم کامل‌تر شده است.» پس، اگر دکتر شریعتی جامعه‌شناس نبود، چطور هم تحصیلاتش در رشته جامعه‌شناسی بود و هم به مسایل جامعه‌شناسی آشنا بود؟ او جواب داد: دکتر ادبیاتش قوی بود؛ زیرا هر چه گفته و نوشته است، مربوط به مسایل جامعه‌شناسی نیست. البته شکی نیست که دکتر ادبیاتش نیز قوی بود و خودش نوشته است که من برای نگارش کتاب «فاطمه، فاطمه است»، چندین کتاب درباره حضرت مریم و حضرت مسیح که به زبان خارجی بود را خواندم.

۸. رئیس جمهور کشوری در سخنرانی سیاسی خود به حاکم کشور دیگری اعتراض می‌کند که «ادبیاتی که فلانی دارد درست

نیست.» منظور او از ادبیات، فرهنگی است که در فهمیدن معنای پدیده جدید مؤثر است. پس، برای فهمیدن هر نوع معانی، یک مقدمه متناسب آن باید باشد.

۹. «اوباما»، رئیس جمهور آمریکا، گفت: در آمریکا یک نوع ادبیاتی شکل می‌گیرد که بسیار خطرناک است و آن، این است که همه مهاجرین باید به کشور خود برگردند.

۱۰. سه نوع ادبیاتی که در یک حکم هستند:

۱ - ۱۰) مجتهدی می‌فرمود: سیگار و قلیان بد نیستند، ولی ساعت مچی برای روحانی است. زیرا عالمان سیگار و قلیان می‌کشند، ولی ساعت مچی نمی‌بندند. (الله و...) این کلام را پیش از تحریم سیگار و قلیان توسط آیت‌الله مکارم می‌فرمود.

۲ - ۱۰) مجتهدی می‌فرمود: کشیدن سیگار و قلیان از احکام شبهه حکمیه است؛ زیرا اینها در زمان پیامبر اکرم نبودند. به احکام آنها را بیان فرماید و ما اکنون در حرمت آنها شک می‌کنیم و در تمام چیزها اصل حلال بودن است؛ مگر اینکه دلیلی داشته باشیم که آنها را حرام است. وقتی که برای حرمت سیگار و قلیان دلیلی نداریم، اصل حرمت را جاری می‌کنیم.

۳ - ۱۰) آیت‌الله مکارم می‌فرمود: «استاد ما حضرت آیت‌الله حجت، سخت سیگاری بود. پزشکی به ایشان گفت: من یقین دارم که

دود سیگار و قلیان برای بدن زیان دارد. جناب استاد از همان تاریخ سیگار و قلیان را کنار گذاشت و هیچ گونه عوارضی هم برای ایشان نداشت. از سخنان متخصصان برای من هم یقین آمده که کشیدن سیگار و قلیان برای بدن زیان دارد و از این رو، آنها را حرام می دانم.»

این فتوا بسیار سودمند بود. افرادی که مقید هستند تا ظواهر دهر را رعایت کنند، خواه روحانی و خواه شخصی، این حرمت کشیدن سیگار و قلیان را جدی گرفتند. این فتوا سبب شد تا زشتی سیگار و قلیان که میان مردم در مجالس عمومی از بین رفته بود، آشکار شود و اگر فقیه دیگری نیز چنین فتوایی دهد، باز زشتی ظاهری آنها همانند زشتی های واقعی، افاده می شود.

۱۱. بنده پیشتر در نشریات و رایین و قرچک مقاله می نوشتم، وقتی که از دوستان سؤال می کردم که شما کدام مقاله را بهتری می دانی؟ هر کدام یکی را می گفتند. این اختلاف سلیقه به خاطر آن است که هر کسی در زندگی با یک نوع مسایل بیشتر مواجه می شود و هست، و از این رو، همان را مهمتر می داند.

۱۲. حکیمان تمام سخنان را بر پنج نوع تقسیم کرده اند.

(۱۲-۱) حکمت؛ یعنی سخنی که درست و برحق است.

(۱۲-۲) مغالطه؛ یعنی برای فریب دیگری یا دیگران دلیل غلط

آوردن. برای مثال، در جنگ صفین وقتی که عمار یاسر توسط لشکر

معاویه شهید شد، معاویه مشاهده کرد که در سپاهیان حالت سستی پیدا شده است، گفت مسأله چیست؟ گفتند: پیامبر اکرم فرموده بود: «یا عمارُ سَتَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ»؛ ای عمار به زودی لشکر ستمگر تو را خواهند کشت.^۱ پس، معلوم می شود که علی برحق است و ما اهل ستم هستیم. معاویه مغالطه کرد که قاتل عمار، علی است که او را بنا نمود جنگ آورد و باعث کشتن او شد. لشکر او با این سخن قانع شدند و به تعالیت خود ادامه دادند. وقتی که این خبر به حضرت علی علیه السلام رسید فرمود: با این تفسیر، قاتل حضرت حمزه در جنگ أحد نیز شناسایی می شود.^۱

(۲-۳) جدل؛ نزاع گفت و گو می است. پس، این مهارت برای افرادی بیشتر لازم است؛ مانند قاضی استانی شوراهای حل اختلاف، مأموران پاسگاه ها و افرادی که برای برتری زهد خود گفت و گو می کنند. اینان باید مهارت بیشتر داشته باشند که از طرف مقابل بر علیه او اعتراف بگیرند. برای مثال، قاضی می گوید: شما گفتی در زمان فوت پدرم ۱۰ ساله بودم و از سالی که پدرت از دنیا رفته تا حال ۲۰ سال است، پس شما ۳۵ ساله هستید نه ۳۰ ساله. یا، شما گفتی که بلی من این مبلغ پول به ایشان بدهکار بودم، ولی دادم یا فلان مبلغ آن را دادم، پس باید ثابت کنی.

۱. اسلام مجسم، ص ۳۰۳، المراجعات، ۲۹۰.

در ایران، صاحبخانه دزد را در خانه خود می گیرد و به پاسگاه می برد. پاسگاه باید به دزد بگوید شما برای چه به خانه ایشان رفته بودید؟ و اگر اعتراف نکرد، باید به صورت پنهانی به صاحبخانه بگوید ایشان اعتراف نمی کند و شما نیز شاهد ندارید؛ نه این که در برخورد اولی به صاحبخانه بگوید آیا شما شاهد دارید؟

فروشگاهی شماره تلفن خیانتکاری را به عنوان تعمیرکار یخچال به دست می دهد و او با تعمیرکار تماس می گیرد و آدرس خانه را می دهد. خیانتکار به محل حاضر می شود و می گوید: ۱۱۵ هزار تومان قیمت سیم آن می شود علاوه بر آن ۲۰ هزار تومان نیز دستمزد می گیرم. او با سیم دست دوم یخچال را به کار می اندازد. یخچال یک ماه کار می کند و دوباره خراب می شود. صاحب یخچال تعمیرکار دیگری را برای یخچال می آورد. تعمیرکار می گوید: سیم یخچال ۱۵ هزار تومان است. در ضمن، سیمی که به یخچال شما وصل است، سیم نو نیست. صاحب یخچال به فروشگاه مراجعه می کند و نتیجه نمی گیرد و به شورای حل اختلاف می رود در آنجا می گویند: فروشگاه که مقصر نیست و شما از خود تعمیرکار نیز آدرس ندارید. صاحب یخچال می گوید: من در شهری مدتی رئیس شورای حل اختلاف بودم. شما صاحب فروشگاه را احضار کن و به او بگو شما که این شماره را به مردم می دهی مسئولیت داری. چه اینکه

اگر برای مشکل من نتیجه نگرفتی، برای دیگران نتیجه بخش می شود. روش حضرت علی علیه السلام در قضاوت این بود که اگر مدعی دلیل محکمی نداشت، او تا ممکن بود از راه های دیگر استفاده می کرد تا حقی ضایع نشود و از تجاوز جلوگیری شود. بعد از تلاش لازم و مراجعه به مراکز مربوطه، اگر حق کسی ضایع شد، آن وقت کوتاهی از خود شخص است که از روی اصول کار نکرده است. منظور این است که بعد از تزلزل جایگاه جدل برای بعضی جوانان در جامعه بهتر روشن شده است.

۴-۱۲) خطابه و سخنوری: نوع سخنی است که سخنور برای درستی مطلب خود از منابع معتبره اقتقاد مردم دلیل می آورد. مانند قرآن کریم، احادیث چهارده معصوم و دانشمندی که مورد قبول مخاطبان هستند؛ مانند فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ، شهید مطهری.

۵-۱۲) شعر: معنای شعر می تواند خیالی یا سطحی باشد. زبان شعر، غیر از زبان نثر (حقیقت) است. بنابراین، در شعر حرف معمولی، علمی، حکمت، جدل، دروغ، مبالغه، استعاره، کنایه کم نیست. پس، شعر، گاهی دروغ است. مانند:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را



از محبت سنگ روغن می شود بی محبت موم آهن می شود

یکی از روحانیون می گفت: شعر بالا دروغ نیست. بنابراین، ما باید ابتدا دروغ را تعریف کنیم و آن را بشناسیم؛ زیرا وقتی که ما حرف دروغ را نشناسیم، دیگر مطالب علمی و حکمت عملی، قابل تشخیص و تمیز نمی شوند.

هر فرد خارجی و دانشمند داخلی، مانند مرحوم حسینعلی راشد، تعارف بی مرسوم ایرانی ها را دروغ می دانستند، ولی عوام آنها را احترام می دادند. بر این مثال، گفتن عبارت «قابل نداره» از سوی کاسب یا عبارت «بفرمایید منزل»، همچنین، وقتی به منزل کسی رفتیم و او اصرار به ماندن می کند، در صورتی که مهمان یقین دارد که این سخن مطابق عقیده او نیست، نیز از این سخن تعارف های مرسوم است. آقای قرائتی می فرمود: شخصی همراه امام رضا علیه السلام می رفت، تا اینکه حضرت به در خانه خود رسید و بدون تعارف داخل خانه شد. از حضرت پرسیدند که شما به شخص همراه تعارف نکردید؟ حضرت فرمود: چون برای پذیرایی آمادگی نداشتم و نخواستم تعارف شروع مایم.

گاهی شعر در عین اینکه شعر است، یعنی دارای وزن و قافیه است و باعث جذابیت بیشتر سخن می شود، دارای حکمت نیز هست، مانند: این محبت هم نتیجه دانش است

کی گزافه بر چنین تختی نشست؟

یعنی، هراسان عاقلی باید به انسان ها و حتی به حیوانات محبت

داشته باشد؛ البته راه محبت، دروغ گفتن نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان می فهمد که چه کسی بر او محبت دارد.»^۱

به هر حال، مصلحت بالایی که در محبت است و نیز، مفسده بالایی که در رفتار و گفتار آدم های خشک و خشن وجود دارد، سبب می شوند که انسان عاقل مهربان باشد و از خشونت و حسادت پرهیز کند.
۱. درباره دانشمند در چهار موضوع بحث می شود:

الف. زندگی دانشمند

ب. آثار دانشمند

پ. اهمیت آثار دانشمند

ت. زمان دانشمند.

الف. زندگی دانشمند:

شیخ مصلح الدین بن عبدالله (۶۰۶ - ۶۹۰ هـ) شیخ سعدی یکی از شاعران بزرگ فارسی است که در سال ۶۰۶ قمری در شیراز و در خانواده ای «اهل علم» به دنیا آمد. پدرش برای تربیت او بسیار کوشش می کرد و از آنجا که خیلی زود از نعمت پدر محروم شد، در نزد پدر بزرگ مقدمات علوم ادبی و شرعی را در شیراز

۱. شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: گاهی به من می گویند دوست دارم؛ از کجا بدانم که راست می گوید؟ حضرت فرمود: دل خود را بیازمای؛ اگر تو او را دوست داری؛ بدان که او نیز تو را دوست دارد. (کافی ۳ / ۶۵۲ / ۲. هزار حدیث ص ۱۸۷).

آموخت. او در ۱۴ سالگی، یعنی در حدود سال ۶۲۰ برای ادامه تحصیل به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه به تحصیل پرداخت و پس از چندی توانست یکی از بزرگترین استادان آن مدرسه شود.^۱

شیخ سعدی در زمان خودش بر خلاف حافظ، شهرت زیادی پیدا کرده و هرجا که می‌رفت، او را به اسم می‌شناختند، وقتی که می‌گفت من اهل شیراز هستم، احوال سعدی را از او می‌پرسیدند. او سفرهای طولانی به سرزمین‌های سوریه، لبنان، حجاز، روم و... رفت و به زبان فارسی و عربی زبان سخنرانی می‌کرد و بعد از ۳۵ سال یعنی در سال ۶۵۶ به شیراز بازگشت خود می‌گوید:

در این مدت که ما را وقت حوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود.

شیخ سعدی، پس از ساکن شدن در شهر شیراز به‌جز سفری که به مکه داشت، دیگر از شیراز خارج نشد و بقیه عمر خود را در نگارش و تنظیم قصاید، غزلیات و تألیف رساله‌های دیگر صرف کرد. او نمی‌خواست شاعر درباری باشد؛ بلکه می‌خواست فراغت داشته باشد که برای ملت، علم، هنر و ادبیات تولید کند و با قلم و بیان خدماتی

۱. ظاهراً تحصیلات آن زمان، به‌خصوص مدارس اهل تسنن شامل: اصول، فقه و مطالعه در کتب عرفانی بدون پشتیبانی فلسفی بوده که نتیجه آن صوفی‌گری می‌شده است. ملاصدرا بعد از شیخ سعدی و حافظ، عرفان را با فلسفه پیوند داد.

انجام دهد. بالاخره، سعدی در ۸۴ سالگی یعنی در سال ۶۹۰ در شیراز بار سفر بست و به دیار باقی پیوست. رحمت الله علیه.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخسار بینم و تسلیم وی کنم

ب. آثار دانشمند:

شیخ سعدی وقتی که کتاب گلستان را در ۸ باب و یک مقدمه نوشت، آن را به حکم وقت سعدبن ابابکر تقدیم کرد که اسم او در مقدمه اصلی کتاب آمده است. گلستان اثر آمیخته با نظم است که، مطالب اول به صورت حکایات و نثر بیان می شود و اشعار نیز به مناسبت آن انشاء و نوشته می شود.

مجالس پنجگانه به روش مجالس صوفیان اهل سنت با استفاده از آیات و روایات که شیخ سعدی در سخنرانی های فارسی و عربی داشته، جمع آوری شده و در کتاب کلیات سعدی به شرح از گلستان آمده است. شیخ سعدی آثار فراوانی دارد که لازم نیست همه آنها در اینجا توضیح داده شوند. شیخ سعدی رساله ای در عشق و عقل دارد که به نظر او برای رسیدن به حق تعالی، عشق بر عقل ترجیح دارد.^۱

۱. تا ممکن است باید زیربنای عشق، عقل باشد و اگر چنین نباشد، رسوایی به بار می آورد؛ زیرا جهان سراسر قانون و نظم است که عقل می تواند آنها را درک کند. مناسفانه در بیشتر کسانی که عشق وجود دارد، عقل و منطق کمرنگ است، مانند، خوارچ، القاعده، طالبان، داعش و نیز ←

حافظ در حوزه شیعیان کتاب‌های فلسفی زمان خود و تفسیری را تدریس می‌کرد و گاهی اشعاری می‌گفت که از دوستان او جمع‌آوری می‌کردند. ولی فردوسی، مولوی، سعدی و تعدادی از شعرا بسیار تلاش می‌کردند که در زمینه هنری (شعری) خود تولید اشعار و علم نمایند.

ب. اهمیت آثار دانشمندان:

حکیمان قدیم حکمت عملی را در سه موضوع اخلاق فردی، مدیریت در خانواده، سیاستمداری در جنبه داخلی و خارجی تقسیم می‌کردند و در این میان، کتاب‌های شیخ سعدی، به‌خصوص کتاب گلستان در موضوعات یادشده سامان‌یافته و بسیار متنوع و سودمند است. مرحوم آیت‌الله بهاری می‌فرمود: شیخ سعدی مرد عجیبی بود، سخنان او حتی از سخنان حافظ نیز بهتر است. البته سایر عالمان مانند، حسینعلی راشد خراسانی، علامه طباطبائی، حضرت امام و شهید مطهری نیز به کلام شیخ سعدی توجه داشتند.

شیخ سعدی در زمان خود، تقریباً دانشمندی جامع‌النگار و

→ در افراد بسیاری نیز این امر جلوه می‌کند. در تمام مذاهب افرادی هستند که ظواهر مذهب را بیش از حقیقت آن اهمیت می‌دهند و در کسانی که عقل و منطق نیرومند است، عشق ضعیف است. حافظ می‌گوید: ای کسی که فلسفه می‌خوانی که عقل را تقویت کنی، می‌ترسم که عشق به اهمیت ظواهر مذهب را از دست بدهی.

ای که در دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

جهان دیده بود و اغلب دانشمندان زمان خود را از نزدیک دیده بود و سخنان حکمت آمیز او برای همگان سودمند است و مطالب خود را با نثر، حکایت و ضرب المثل بیان کرده است.

درک مسایل عقلی را «معقولات» و درک مسایل حسی و قابل مشاهده را «محسوسات» می گویند. عالمان از قدیم تا حدودی که ممکن بود تلاش می کردند که مسایل معقول را برای بهتر درک کردن مخاطب، به مسایل محسوس و قابل دیدن تشبیه کنند. اینکه شیخ سعدی تلاش می کرد که پاره ای از مسایل حکمت عملی را در قالب حکایت های کوتاه و شیرین بیان کند، همان تبدیل مسایل معقول به محسوس است؛ زیرا ارزش تقایق در حکمت عملی در قالب حکایت ها برای ذهن خواننده و شنونده بهتر روشن می شود. البته عبارت شیخ سعدی در قرن هفتم برای مردم امروزی بسیار سنگین است و دانشمندان ایرانی در قرن بیستم برای نزدیک کردن زبان نوشتاری به زبان گفتاری بسیار زحمت کشیدند. از جمله آنان، صادق هدایت بود.^۱

گویا شیخ سعدی در بعضی زمینه ها از موضوع خارج شده است.

۱. صادق هدایت متولد در سال ۱۲۸۰ در تهران بود و سال ۱۳۰۰ جزء دانشجویانی بود که با بودجه دولت برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و قصه نویسی را به روش اروپایی یاد گرفت و اولین کتاب خود را در سال ۱۳۰۶ پخش کرد. چون متولد تهران بود قلمش مورد توجه دانشجویان زمان خود قرار گرفت.

البته ترتیب موضوعات و چگونگی پرداختن به آنها به اقتضای آن روزگار است. از این رو، مسأله تربیت را در دو جا به مناسبتی بحث کرده است. در باب اول، سیره پادشاهان و در باب هفتم، تأثیر تربیت. با اینکه شیخ سعدی یکی از افتخارات ایرانی و اسلامی است، در این حال یک روحانی اهل تسنن در سده هفتصد است و از مکتب اهلبیت علیهم السلام کمتر نام برده است.

لایق زانکی نیام، بی هنری، بی قیمتی

ور تو قبول می کنی، با همه نقص فاضلم

فکرت من کجا رسد، در طلب وصال تو

این همه یاد می رود، وز تو هنوز غافلم

لشکر عشق سعدیا، غارت عقل می کند

تا تو دگر به خویشتن، ظن نبوی که عاقلم

ت. زمان دانشمند

بررسی این موضوع در اولویت اول است؛ ولی به دلیل بحث گسترده آن، در اینجا بحث می شود. بر این اساس، ناگزیر هستیم که برای شناخت بیشتر فرهنگ خود، قدری پیشتر برویم. در بیان ریشه های ادبیات فارسی، تاریخ مختصری وجود دارد؛ مانند فارسی باستانی، فارسی پهلوی، فارسی دری، سبک ادبیات خراسانی و ادبیات عراقی. چون همه ملت ها به هر دلیلی تاریخ گذشته خود را بهتر از ما می دانند و حتی دانشمندان اروپایی

تاریخ باستانی ما را بهتر و علمی‌تر از ما می‌دانند، از این رو، تاریخ را به گونه‌ای کوتاه و مختصر، به آن اندازه که مربوط به ادبیات فارسی است، توضیح می‌دهیم.

می‌گویند: بشر پیش از اینکه صاحب تمدن و فرهنگ شود با شکار زندگی می‌کرد. ولی وقتی دید این روش زندگی کردن، مشکلات بسیاری را به همراه دارد، بر آن شد تا از کشاورزی نیز استفاده کند؛ زیرا کشاورزی فنی‌تر از زندگی شکاری بود. پس، با قدرت تفکر، روش زندگی جدید و بهتر را که همان روش زندگی کشاورزی بود، کشف کرد. وقتی که کشاورزی را شروع کرد کشف کرد که این حرفه می‌طلبد که در یک‌جا زندگی کند و نیز، یک‌جا زندگی کردن می‌طلبد که ساختمان هم بسازد. زمانی که ساختمان ساخت، با تعداد بیشتری آشنا شد و متمدن شد. بشر متمدن، کشف کرد که باید صاحب فرهنگ نیز باشد؛ فرهنگی که در پرتو آن روش زندگی جدید را آموخت. البته این سخن درست است که انسان وقتی می‌خواست کشاورزی کند کنار آب‌های شیرین را انتخاب می‌کرد. مانند دریاچه خزر، رودهایی که در ایران، عراق، مصر و هند وجود دارند. پس اولین تمدن‌ها در کنار آب‌های شیرین و هوای معتدل به وجود آمدند.

انسان بعد از آن توانست ابزار بسازد و امکانات پیدا کند که بتواند صاحب قنات شود. از این رو، توانست در اکثر جاهای خوش آب و هوا، توسط قنات، صاحب تمدن و فرهنگ و ادبیات شود و بالاخره در قرن

بیستم توانست در زمین‌های هموار (مانند بلوچستان) که دارای آب شیرین هستند، به وسیله موتور آب صاحب کشاورزی و تمدن و ادبیات نوین شوند.

می‌گویند در ایران مردم بومی بودند که با کشاورزی زندگی می‌کردند. گروهی بیابان‌گرد و عشایر مسلک به نام «آریایی‌ها» از شمال وارد این سرزمین پهن‌ور شدند. گروهی از آنان به نام «ماد»‌ها در همدان و اطراف آن ساکن و همواره با بومی‌های آنجا ماندگار شدند. گروهی دیگر به نام «پارس»‌ها در شرق از اطراف آن ساکن شدند. همچنین گروهی دیگر از قوم آریایی به نام پارت‌ها در خراسان بزرگ آن روزگار ساکن شدند. پس، هر کدام از اینان دارای تمدن تازه‌ای شدند. اکنون مشخص نیست که کدام محل از ایران از نظر برادری بومی‌تر و کدام محل آریایی‌ترند.

می‌گویند: «آریا» مهمترین شعبه نژاد انسان سفید است؛ قومی که ابتدا در شمال فلات ایران به صحراگردی می‌گذاشتند. آنان وقتی هنر کشاورزی و دامداری را آموختند، در حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح به طرف جنوب روی آوردند. بخشی از آنان به هند رفتند بخشی هم در ایران ماندگار شدند. دسته‌هایی از آنها نیز به یونان، اروپای جنوبی و سرزمین آلمان و اروپای شمالی رهسپار شدند. به این ترتیب آنان اجداد ایرانی‌ها، هندی‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها، و بیشتر ملل امروزی اروپا و آمریکا محسوب می‌شوند که نژاد هند - اروپایی، آریاییان و

آریسن نامیده شدند. می‌گویند انگلیسی‌ها از این نژاد نیستند. سید جمال‌الدین گفته است: فیلسوفشان گفتند ما از نژاد میمون هستیم.^۱ بخشی از اروپایی‌ها مانند آلمان، مردمانی سفید، قد بلند، با موهای طلایی و چشمان زاغ و کبود دارند. زبان‌هایی که از زبان آریایی‌ها به وجود آمد، عبارتند از: اوستایی، پهلوی، یونانی، لاتینی، ژرمنی (نام قدیم سرزمین آلمان) و اسلاوی. البته در میان لهجه‌های معمولی اروپا، لهجه مجار بلاند و ترک را از خانواده آریایی برکنار دانسته‌اند. از این‌رو، در زبان انگلیسی به پدر، فادر،^۲ به مادر، مادر^۳ می‌گویند. این‌ها جزء اولین کلمات هستند که بشر با آن‌ها صحبت می‌کند.

زردشت حکیم و پیامبر ایرانی

زردشت حکیم و پیامبر ایرانی در سده هفتم پیش از میلاد در بلخ زندگی می‌کرد و در سال ۵۸۳ در افغانستان وکالت کرد او در زمان تالس و سولان از دانشمندان یونانی زندگی می‌کرد و اصل او آذریبجانی بود که با زبان فارسی سخن می‌گفت و می‌نوشت و در بلخ دعوت خود را آغاز کرد. احتمال دارد که در آن زمان آذریبجانی

۱. انگلیسی‌ها برای مردم خودشان، هشپارترین ملت‌ها و کم‌خون‌ریزترین کشورها هستند؛ ولی برای ملت‌های دیگر، بسیار خطرناکند.

2. Father.

3. Mother.

تُرک زبان نبوده، زیرا سیاستگذاری‌ها در گردش زبان بسیار موثر بود، هست و خواهد بود یا به نظر می‌رسد، زبان فارسی در آن زمان هم مانند امروز از زبان ترکی پیشرفته‌تر بوده است.

زردشتیان خدای یگانه را می‌پرستیدند و آفریدگار عالم و منشأ کارهای خوب را «اهورامزدا» و منشأ کارهای زشت را «اهریمن» می‌دانستند. آنان آب، خاک، باد و آتش را بسیار احترام می‌کردند. به همین جهت آتش پرست شناخته شدند و بسیاری از زردشتیان ایرانی پس از مسلمانان آیین مقدس اسلام را پذیرفتند. اکنون نیز عده‌ای از آنان در هند، گمان و بمبئی هندوستان ساکن هستند و مردمی متمدن، فرهنگ‌دوست و اهل خیر هستند و آنان را پارسی، مجوس و گبر نیز می‌نامند. اسلام آیین زردشتی را مانند آئین یهود و نصارا اهل کتاب می‌داند و آن را به رسمیت شناخته است.

آئین زردشتی قوانین زیادی ندارد. ازین رو مانند آئین حضرت موسی و عیسی نیرومند نیست. در آیین زردشت می‌توان با برخی از محارم ازدواج کرد. البته در یونان زمان سقراط و بعد از او نیز این کار مرسوم بود. همچنین، در مصر قدیم، اگرچه ما امروزه در زمینه ازدواج، از اقوام مختلف اطلاعات درستی نداریم.

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اهل مکه - که بت پرست بودند - پیام داد که یا اسلام بیاورید یا حاضر به جنگ باشید، آنان

گفتند: با ما هم مانند ایرانی مجوس رفتار نمایید. پیامبر بزرگوار فرمود: شما مانند آنان نمی‌توانید باشید؛ زیرا آنان پیامبر و کتاب آسمانی دارند، پس مانند اهل کتاب هستند. ولی شما بت پرست هستید و قرآن کریم بت پرست را مشرک می‌گوید. پس از پیامبر بزرگوار نیز اهل بیت روش ایشان را حفظ کردند. بعد از انقلاب نیز زردشتی‌ها مانند یهود و نصارا در مجالس نماینده رسمی دارند که از منافع آنان دفاع می‌کند. پس، ایرانی هرگز بت پرست نبوده است.

نیچه - فیلسوف قرن ۱۹ آلمانی - کتابی دارد به نام: «چنین گفت زردشت». او خود را به جای زردشت گذاشته و مطالبی را بیان کرده است. شعار زردشتیان این است: اندیشه نیک، گفتار نیک و رفتار نیک. زبان فارسی در طول تاریخ، سه دوره را سپری کرده است:

۱. زبان فارسی باستانی؛

۲. زبان پهلوی؛

۳. زبان دری؛

۱. زبان فارسی باستانی

زبان فارسی باستانی، زبان رسمی دوره حکومت کوروش، داریوش و زبان اوستا بود و تا ۲۵۰ سال پیش از میلاد را شامل می‌شود. اوستا و بعضی کیهان‌ها از آن دوران باقی مانده است. البته آثار باقیمانده از تمدن و فرهنگ ایران آن زمان بسیار کم است و بیشتر آثار به هر دلیلی

ازین رفته است. اوستاشناسی نیز در پیش عالمان و موبدان زردشتی ایران و هندوستان است. قدیمی ترین بخش اوستا بخش «گات» است که ۸۹۶ بیت دارد. پس، می توانیم بگوییم که از یک نظر اولین اشعار فارسی در سده هفتصد پیش از میلاد گفته شده است.

هخامنشی

«هخامنش» سردودمان و جد اعلای کوروش و داریوش و سرسلسله پادشاهان از طایفه پارس بود. پارس ها از نژاد آریایی ها بودند که ۶۰۰ سال پیش از میلاد در پارس و ایلام ساکن شده بودند. مکان حکومت فارس ها ابتدا در ایلام بود سپس، هخامنشیان به شوش و پاسارگاد نقل مکان کردند و سلسله حکومت و امپراتوری هخامنشیان را تشکیل دادند. در سال ۸۳۴ پیش از میلاد، نام کشور «پارسوا» در جنوب و جنوب غربی دریایچه ارومیه برده شده است. هخامنشیان، پارسی ها نامیده می شدند و آریایی نژاد بودند. آنان دولت مقتدری تشکیل دادند که به استثنای دو ثلث از یونان، بیشتر کشورها را به تسخیر خود درآوردند. کوروش اول غیر از کوروش کبیر است. او جد اعلای کوروش کبیر است و در سده ۷۰۰ پیش از میلاد زندگی می کرد. کوروش کبیر در سده ششصد (۶۰۰ - ۵۳۱) پیش از میلاد زندگی می کرد و بنیانگذار حکومت هخامنشیان و شاهنشاه ایران و اولین امپراتور ایران و جهان است. او پسر کمبوجیه اول - که نیاکانش چند نسل از

شهریاران قوم فارس بودند و مادرش ماندانا دختر اژدی‌دهاک یا آستیاک، پادشاه قوم ماد - بود.

حمله و غارتگری آشوری‌هایی که در کنار دجله (عراق) زندگی می‌کردند و ضعف و خوشگذرانی قوم ماد، کوروش را بر آن داشت تا ابتدا یک ارتش متحد و نیرومند را برای حمله به دشمن خارجی سامان دهد. بنابراین، کوروش ناچار شد که یک کار اساسی انجام دهد. کوروش در سال ۵۵۳ پیش از میلاد، بر آستیاک که بزرگ قوم مادرش بود، حمله کرد. هکمتانه (اکباتان) پایتخت را به تصرف خود درآورد. پس، کوروش پس از حمله به بابل و خارج، دو حمله داخلی انجام داده بود. نخست، حمله به مقر حکمت فارس که در ایلام بود و دوم، حمله به قوم ماد. در سال ۵۴۹ پیش از میلاد، وقتی کوروش ۶۱ سال داشت به بابل لشکرکشی کرد و می‌تردیان‌ی را که توسط بخت‌النصر اسیر بودند آزاد کرد و آنان به سرزمین خودشان بازگشتند. سقوط بابل و فتح آن به دست کوروش، از رویدادهای بسیار بزرگ تاریخ و نقطه عطف تمدن بشری است.

پس چنین معلوم می‌شود که کوروش، اولاً فرزند کسی بود که از چند نسل رئیس یک منطقه‌ای از فارس بودند. ثانیاً مشکل سیاسی کشور خود را هم از طرف خودی و هم از طرف دشمن مهاجم می‌دانست. دشمن نیز، آشوری‌هایی بودند که در کنار دجله زندگی

می کردند و گاهی به ایران حمله و اموالشان را غارت می کردند. مشکل خودی ها هم این بود که قوم ماد بعد از قدرتمندی گرفتار ضعف و خوشگذرانی شده بودند. پس، کوروش می بایست ابتدا در داخل صاحب یک ارتش متحد، نیرومند و تحت فرمان خود باشد تا بتواند به دامن خارجی حمله کند.

کوروش در سال ۵۳۰ پیش از میلاد (حدود ۷۰ سالگی) برای امن کردن رزها، شمال شرقی امپراتور خود، در برابر ماکت ها، به نواحی آسیای میانه لشکر کشید و در نزدیکی آمودریای سفلی، نزدیک دریاچه خوارزم (دریای آرال) کشته شد. پیکرش را در پاسارگاد - که پایتخت او بود - دفن کردند. گویند کوروش همواره می گفت که: من از شما تنها انتظار دارم که یک جای قبر به من بدهید.

آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد تاریکی است که بر روی شش سکوی سنگی بنا شده است. داستان ذوالقرنین در قرآن کریم با خصلت های انسان دوستانه و جوانمردانه کوروش پیوسته می کند تا اسکندر احساساتی و جلاد. در فرهنگ سعدی آمده است: که کوروش پادشاه بزرگوار هخامنشی و بنیانگذار ایران بزرگ بود و فتوحات درخشان و رفتار جوانمردانه وی با ملل مغلوب و نجات یهودیان از اسارت بخت النصر، نامش را جاودان ساخته است. او ۳۱ سال پادشاهی و شاهنشاهی کرد و در سال ۵۲۹ پیش از میلاد درگذشت (در جنگ

کشته شد) و پس از وی، پسرش کامبوزیا ۸ سال شاه شاهان بود و پس از وی نیز داریوش به مدت ۳۶ سال شاهنشاه بود.^۱

کوروش علاوه بر اینکه پادشاهی بزرگ بود، کتیبه‌هایی نیز از خود به یادگار گذاشته است که امروزه از نظر تاریخ و فرهنگ بسیار ارزشمند است. فیلسوفان اروپایی دوران حکومت کوروش را اولین دوران آزادی طلایی بشر می‌دانند. مانند: آفتابی که طلوع کرد، ولی بعد از مدتی دوباره تاریکی همه‌جا را فراگرفت و جانشینان شاهنشاه نتوانستند آن آزادی را در میان انسان‌ها حفظ کنند. البته می‌توان گفت روش حکومت برای نوشتن کتاب ارزشمند سیاسی جمهور فیلسوف یونانی «افلاطون» بی‌تأثیر نبود. ویل دورانت می‌نویسد: پسران کوروش نتوانستند جای او را بگیرند زیرا دایه‌ها در تربیت آنان آزادی زیادی به آنان می‌دادند. در صورتی که تربیت انسان باید آشنایی و عادت به نظم و قوانین پیشرفته و انسانی باشد.

فرازهایی از منشور کوروش کبیر

منم کوروش، شاه جهان، شاه دادگر، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان. پسر کمبوجیه، شاه انشان، نوه کوروش، شاه انشان و دودمانی که همواره شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را «بل» و «نبو» گرامی می‌دارند و با دلخوشی پادشاهی او را خواهانند.

۱. لغت‌نامه و فرهنگ سعدی.

آنگاه که بدون جنگ و بیکار وارد بابل شدم، همه مردم مقدم مرا به شادمانی پذیرفتند. در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم. خدای بزرگ دلهای مردم بابل را به سوی من گردانید؛ زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم و او مرا. کوروش که ستایشگر او هستم و کمربند پسر و همچنین بر کس و کارم (ایل و تبارم) و به همه پادشاهان من برکت و مهربانی ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح. آشتی تمام لندش را می ستاییم. به فرمان «مзда» که همه شاهان از او در رنگ پادشاهی نشسته اند. همه پادشاهان از دریای بالا تا دریای پایین (مدراته تا خلیج فارس) همه مردم دوردست، از چهار گوشه جهان، همه پادشاهان آبادانی و چادر نشینان به من باج دادند (به حکومت من کمک کردند) و در بابل روی پاهایم افتادند. من شهرهای آشور، شوش، اشوننا، زمباد، متور، دیر، سرزمین گوتیان و همچنین شهرهای آن سوی دجله که ویران شده بودند را از نو ساختم. دستور دادم تمام نیایشگاه هایی که بسته شده بودند بگشایند. همه مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند به دیارهای خود برگرداندم و خانه های ویران آنان را آباد کردم. باشد که دلهای شاد گردد و هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگی بلند باشند. چه بسا سخنان پر برکت و نیک خواهانه برایم بیابند و به خدای من «مзда» بگویند: کوروش، شاه شاهانی است که تو را گرامی می دارد و اینک که به یاری «مзда» تاج پادشاهی ایران، بابل و کشورهای

چهارگوشه جهان را به سر گذاشته‌ام، اعلام می‌کنم تا روزی که زنده هستم و «مзда» توفیق پادشاهی را به من می‌دهد، دین، آیین و رسوم ملت‌هایی را که من پادشاه آنان هستم، محترم خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که حاکمان و زیردستان من دین، آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنان هستم یا ملت‌های دیگر را مورد تحقیر قرار دهند یا به آنان روغن کنند.

من از امروز که تاج پادشاهی را به سر نهاده‌ام تا روزی که زنده هستم و «داد» توفیق پادشاهی را به من می‌دهد، هرگز پادشاهی خود را بر هیچ ملتی تحمیل نخواهم کرد و هر ملتی آزاد است که مرا به پادشاهی خود قبول کند یا نکند و هرگاه نخواهند مرا پادشاه خود بدانند، من برای پادشاهی به آن مرد پیشهاد جنگ نخواهم داد...

من تا روزی که پادشاه ایران هستم، نخواهم گذاشت کسی به دیگری ستم کند و اگر حق کسی را گیرند، من حق او را از ستمگر خواهم گرفت و به او خواهم داد و ستمگر را به حازات خواهم کرد. تا روزی که پادشاه هستم، نخواهم گذاشت که داریین کسی را خواه منقول و خواه غیر منقول، دیگری به زور یا از راه دیگر به دون پرداخت بهای آن و جلب رضایت صاحب دارایی، تصرف نماید و من تا روزی که زنده‌ام، نخواهم گذاشت که کسی شخص دیگری را به بی‌گاری بگیرد و بدون پرداخت مزد او را به کار وادارد.

من از امروز اعلام می‌کنم که هر کس آزاد است، هر دینی را که

میل دارد بپرستد و در هرجایی که دوست دارد زندگی کند؛ تنها نباید در آنجا به کسی زور بگوید. و هر شغلی را که دوست دارد، به دست آورد و دارایی خود را به هر گونه‌ای که دوست دارد خرج کند؛ به شرط اینکه آسیب به حقوق دیگران نزند. هیچ‌کسی را نباید به دلیل کوتاهی‌ای که یکی از خویشاوندان او کرده، تنبیه کرد.

من برده‌داری را برانداختم و به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. من تا روزی که به پادشاهی می‌کنم، نخواهم گذاشت که مردان و زنان را به‌عنوان بنده و کنیز بفروشند و حاکمان زیردست من و الفا دارند که در حوزه حکومت و مأموریت خود، مانع از خرید و فروش مردان و زنان به‌عنوان برده و کنیز بشوند و رسم بندگی باید به کلی از جهان رفته. از «مزد» خواهانم که مرا در اجرای تعهداتی که نسبت به مردمان ایران بابل و چهارگوشه جهان بر عهده گرفته‌ام موفق گرداند.

یک ایراد و یک جواب

یکی از ایرادهایی که به آئین مقدس اسلام می‌شود، مسئله برده‌داری است. پرسیده می‌شود: چرا اسلام که کامل‌ترین ادیان است و با بت‌پرستی سخت برخورد کرد و با آن مهر و محبتی که به انسان‌ها دارد، برده‌داری را به رسمیت شناخته است؟ چرا می‌گوید: برده وقتی که مملوک دیگری است، نمی‌تواند مالک چیزی باشد. پس، او و هرچه دارد برای مالک خود است.

جوابی که می‌توان داد، این است که: پیش از اسلام برده‌داری بوده و اگر اسلام از اول می‌خواست آن را نپذیرد، عرب‌ها اسلام را نمی‌پذیرفتند. از این رو، پس از به رسمیت شناختن؛ اولاً از آنان بسیار حمایت کرد. ثانیاً آنان در مدتی که در خانه مسلمانان بودند با تربیت اسلامی آشنا می‌شدند.

در زمان عمر عده‌ای از ایرانیان از جمله فیروز ایرانی، اسیر مسلمین شدند. فیروز را به سهم برده‌ها و کنیزها سهم مغیره‌ابن شعبه شد. مغیره از افراد خسیس و بی‌توانی و سست بود که دین را برای دنیای خود می‌خواست. از این رو بر سر پول بیشتری از فیروز می‌خواست و می‌گرفت. فیروز گفت: بنده‌های دیگر همراه این مبلغ را به صاحبان خود می‌پردازند، شما نیز همان مبلغ را از من بگیر. مغیره گفت: شما با آنان برابر نیستی؛ زیرا شما هنرمند هستی برای اهل اینجا و حومه، آسیاب درست می‌کنی، پس این مبلغ پول برای شما زیاد نیست. فیروز گفت: درست است که درآمد بیشتر دارم، ولی من هم انسان هستم. این همه زحمت می‌کشم، می‌خواهم صاحب زن و بچه باشم. فیروز به خلیفه (عمر) از مغیره شکایت کرد. عمر، مغیره را خواست و شکایت فیروز را به او گفت. مغیره گفت: ایشان درآمد خوبی دارد. پس، می‌تواند این مبلغ پول را همراه به من بدهد. عمر گفت: حرف مغیره درست است. فیروز! باید این مبلغ پول را به ایشان بدهی. فیروز گفت:

من هم انسان هستم. این همه زحمت می کشم، می خواهم صاحب زن و فرزند باشم. عمر چون بر خلاف حضرت علی علیه السلام همواره طرف افراد سرشناس و بانفوذ را می گرفت، در اینجا نیز جانب مغیره را گرفت و سپس گفت: فیروز! یک آسیاب نیز برای من درست کن. فیروز که از دست مغیره بسیار ناراحت بود و از شکایت خود نتیجه ای نگرفت بود، گفت: برای شما یک آسیاب درست کنم که در همه جا تعریفش را کنند. عمر فهمید که فیروز او را به مرگ تهدید کرد. به حاضرین گفت: این عبد مجوس را ببینید که مرا به کشتن تهدید می کند. عرب ها به ایرانیان مجوس می گفتند و در یک جای قرآن کریم نیز مجوس آمده است. حاضرین گفتند: شما اجازه بدهید که ما سر او را از بدنش جدا کنیم. عمر گفت: سلام قصاص را پیش از جنایت جایز نمی داند. فیروز در یکی از روزها، به سر - در حالی که وی پیش نماز مسجد پیامبر اکرم در مدینه بود - حمل کرد و به او ۵ ضربه چاقو زد، و بعد از زخمی کردن چند نفر دیگر خود کشته شد. هم عمر و هم عثمان، جان خودشان را برای دیگرانی که آدم خوبی نبودند از دست دادند و اینان، به خصوص عمر ادعای روشنفکری نیز می کردند.^۱

۱. حضرت علی علیه السلام می فرماید: دو گرسنه هرگز سیر نمی شوند: جوینده علم و جوینده مال (نهج البلاغه، حکمت، ۴۵۷).

مغیره بن شعبه، زیاد ابن ابیه، عمرو عاص و معاویه افرادی بودند که دین خود را برای -

اسکندر مقدونی یا کبیر ۳۲۳-۳۵۶

فیلیپ، پادشاه مقدونیه، ارسطو را از کشور یونان به دربار خود خواست تا تربیت اسکندر را به عهده گیرد. در این زمان، اسکندر ۱۳ سال داشت و وحشی و دائم الخمر بود. تفریح او رام کردن اسب‌هایی بود که دیگران نتوانسته بودند رام کنند. کوشش این فیلسوف در خاموش کردن آتش این آتشفشان تازه‌رس سودی نداشت. اسکندر می‌توانست اسب را رام کند، ولی حکیم نتوانست او را آرام کند.

اسکندر، پادشاه مقدونیه، در سال ۳۳۶ پیش از میلاد توانست یونان را که در همسایگی او بود به تصرف خود درآورد و در سال ۳۳۳ در

آبادی دنیای خود می‌خواستند و فرود آمدند. نیز اعراس را می‌رفتند. البته همواره در تمام زمان‌ها و مکان‌ها چنین کسانی هستند. در حضور امام علی علیه‌السلام عمار یاسر با مغیره بحث می‌کرد و حرف عمار را مغیره، و حرف مغیره را عمار قبول نمی‌کرد. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: عمار! مغیره را رها کن؛ زیرا او از دین به اندازه‌ای در دنیا کشش کند، قبول دارد. (نهج البلاغه، حکمت، ۴۰۵).

داریوش اول (۵۳۱ - ۴۸۶)، در حدود ۳۶ سال حکومت کرد. اسپات یونان همواره اختلاف و جنگ داشتند. آنان در سال ۴۹۰ تا ۴۷۰ اختلاف خود را کنار گذاشتند و قرار دادی را که تحت فرماندهی داریوش و خشایار شاه می‌خواستند یونان را تابع آسیا سازند، برهم شکستند. سقراط (۴۷۰-۳۹۹)، اولین فیلسوف یونانی در سده پنجم پیش از میلاد زندگی می‌کرد و در ۷۱ سالگی به دلیل ارشاد مردم، از سوی حکومت ستمگر اعدام شد. ایرانیان غیر از زمان ارسطو که مغلوب اسکندر شدند، یکبار هم پیش از سقراط در برابر یونانی‌ها شکست خورده بودند. افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷) ۸۰ سال و ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲) ۶۲ سال عمر کرد. داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴) به مدت ۲۰ سال حکومت کرد و وی معاصر زمان سقراط بود.

آسیای صغیر پادشاه ایران (داریوش) را شکست داد. داریوش سوم (۳۳۵ - ۳۳۰) نیز در مدت ۵ سال دوبار از ارتش اسکندر شکست خورد و در سال ۳۳۰ به قتل رسید.

اسکندر، به مصر رفت و اسکندریه را بنا کرد و در سال ۳۳۱ باز به ایران حمله کرد و ایران را در آشور شکست داد. نیز، به جانب شرق پیشروی کرد و پنجاب (در پاکستان امروزی) را فتح کرد، ولی شورش سربازان او - که این جهانگیری را نوعی دیوانگی دانستند - او را به عقب‌نشینی وادار کرد.

ممکن است خوی آزادی یک انسان، احساسی باشد؛ مانند اسکندر. و برعکس، ممکن است خوی آزادی یک انسان، عقلانی باشد؛ که بهترین خوی عقلانی یک زمامدار در حضرت امام خمینی (ره) و دیگر بزرگان انقلاب اسلامی تجلی یافته بود. اینگونه است که همسایگان حسرت این حکومت مذهبی و مردمی را دارند و رؤسای آنان از نوع حکومت ایران می‌ترسند؛ چراکه این نوع حکومت مخالف ریاست دایمی آنان است. امروزه توسط رشد مسایل عقلی در تمدن ریاست و نورانیت اسلام اهل بیت، در ایران حکومتی برقرار شده است که آزادی، حکومت مردمی و عدالت، توسط رهبران شیعه هدایت و راهبری می‌شود و این برای همسایگان و جهانیان اثر بسیار مثبتی دارد. با اینکه فاصله مرگ کوروش و مرگ اسکندر ۲۰۷ سال بود، رفتار

و منش کوروش بسیار عاقلانه تر و انسانی تر از اسکندر بود. البته این حرف قابل قبول نیست که سبب عاقل بودن کوروش این بود که سن کوروش در وقت فتوحات بیش از دو برابر سن اسکندر بود؛ زیرا اسکندر در نوجوانی نیز دائم الخمر بود و در ۳۳ سالگی نیز آن قدر خمر خواست و خورد که ترکید.

زنی رابطه اسکندر و ارسطو بسیار گرم بود. اسکندر بسیار به ارسطو علاقه به او بخشش های شاهانه داشت. ولی ناهنجاری های رفتاری اسکندر این گرمی را بهم زد؛ زیرا اسکندر برادرزاده ارسطو را چون نخواست به وی را خوار بداند به دژخیم سپرد تا اعدام کند. و اسکندر بسیار مغرور بود و کار افراد مغرور هرگز با منطق سازگار نمی شود. حکایت افراد مغرور را سیخ سعدی در حکایت ۱۵ باب سیرت پادشاهان نقل کرده است.

وقتی که اسکندر به یونان حمله و تبس را در یونان با خاک یکسان کرد، یونانی ها خود را بسیار آسیب پذیر دانستند و اعتماد به نفس خود را از دست دادند و این پیروزی اسکندر را مغرورتر کرد. مردم در صدد مکزیک و پرو، پادشاهان را حتی پیش از مرگشان مانند خدا می پرستیدند. اسکندر نیز می خواست که مردم مغلوب او را مانند خدا پرستند، ولی مردم می خواستند که اسکندر اخلاق خود را تغییر دهد و این چنین او را به پادشاهی نمی پذیرفتند. یونان در مدت دوازده ماه

بزرگترین فرمانده خود، یعنی اسکندر را در سال ۳۲۳ و بزرگترین فیلسوف خود، یعنی ارسطو را در سال ۳۲۲ پیش از میلاد از دست داد. تو را آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی
 که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد^۱

۲. زبان پهلوی

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی^۲

این زبان و لهجه و بیخ نوشتار با حکومت اشکانی که از قوم پارت بودند شروع و تقویت شد. سرزمین قوم پارت از بخش شرقی ایران که خراسان کنونی است تا سلسال‌الرز و دریای خزر وسعت داشت و «اشک» نام سرکرده این قوم بود. اشکانیان، گروهی از پادشاهان ایران بودند که پس از اسکندر و پیش از ساسانیان، از ۲۵۰ سال پیش از میلاد تا ۲۲۶ سال بعد از آن حکومت کردند. به نظر می‌رسد، در این دوره زبان فارسی ادبی نبود و اگر هم نثری و نظم‌ی داشت، چندان جالب نبود؛ مگر به صورت استثنائی و کتبی‌ای.

از سال ۲۲۶ میلادی تا ۶۵۲ سال نیز ساسانیان^۳ حکومت کردند.

۱. حافظ.

۲. حافظ.

۳. حکومت ساسانیان توسط اردشیر بابک نوه ساسان به وجود آمد.

زبان پهلوی که نسبت به زبان باستانی پیشرفته‌تر بود در این دو حکومت (در حدود ۹۰۰ سال) رسمیت داشت. وقتی در واژه‌نامه‌ها می‌نویسند که این لغت پهلوی است، یعنی این لغت رسمی نهصدسال دورهٔ میانه‌ای است. نخست این زبان در خراسان رواج داشت و رفته‌رفته به پایتخت دو حکومت سرایت کرد و در دوره‌ای زبان رسمی کشور و تمام ایران شد. بنابراین، آیا می‌توان گفت که زبان خراسان آن زمان (و شیراز) به قواعد فارسی از محل‌های دیگر نزدیکتر بودند؟

۳. زبان فارسی دری

نظامی که نظم دری کار اوست و دری نظم کردن سزاوار اوست
 طرز گفتار دری شیرین‌تر است که چه هندی در عنایت شکر است
 ز شعر دل‌کش حافظ کسی بود آگاه که طغیانی سخن گفتن، دری داند
 پس از پذیرش اسلام توسط ایرانیان، یک تحول زبانی و فرهنگی
 وسیعی به وجود آمد. این نوع اصطلاح در گفتار و نوشتار که با آیین
 مقدس اسلام شروع شد و مورد پسند ادارات حکومتی قرار گرفت، و
 این زبانی که ما اکنون بر آن سخن می‌گوییم همه را از رودکی و
 فردوسی و... داریم. در این زبان نسبت به گذشته از الفاظ عربی بیشتر
 استفاده شده است.

سبک در اشعار

۱. سبک خراسان

این سبک اولین شاعران فارسی است که، از نیمه دوم سده سوم تا آخر سده پنجم یا ششم بوده است. در سبک خراسان، عبارت عربی در شعر بسیار کم و لغت پهلوی در آن بسیار است. این سبک بسیار ساده روان و از استحکام بالایی برخوردار است و استعاره و عاریه گرفتن از معنای دیگر را کمتر در خود دارد. همچنین، از نظر معنا، حماسی است. مفاهیم اشعار سبک خراسانی شاد و به دور از یأس و ناامیدی است. در این سبک از مفاهیم ساده بهره برده می شود تا مفاهیم علمی. نیز، در این سبک از مفاهیم آیینی و روایات کمتر استفاده می شود. شاعر در این سبک، شعر خود را در قالب قصیده، مثنوی، رباعی، و قطعه انشاء می کند. شاعرانی چون: رودکی، فردوسی، ابوسعید ابوالخیر، باباطاهر، ناصر خسرو، خیام، نظامی گنجوی و... در این سبک شعر انشاء کرده اند.

رودکی

رودکی اولین شاعر بزرگ، ایران بزرگ خراسان بزرگ و شیعه بزرگ است، بلی او شیعه بود. «رودک» از توابع سمرقند است و رودکی اولین شاعر بزرگ، ایران است که در سال ۳۲۹ وفات یافت و قبر او اکنون در تاجیکستان است. «کسائی» رودکی را استاد شاعران ایران

دانسته است. بیشتر آثار رودکی از بین رفته است و آنچه که از او باقی مانده، کتابی با ۵۳۸ بیت است که در انستیتوی خاورشناسی روسیه منتشر شده است. بیشتر آثار او به صورت قصاید است و چند نمونه از اشعار او چنین است:

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ آموزگار^۱

ز قلب آن - بان سمن دشمن بتاخت

که از هیئتش شیر نر آب تاخت

ز مسانه پندی آزادوار داد ما

ز دانه راجه نکو بنگری همه پند است

به روز نیک کسان گفت غم مخور ز بهار

بساکسان که روز تو آرزومند است^۲

چهار چیز مرد آزاده را بخرد

تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

۱. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: هر کسی که از درون پنددهنده ای نداشته باشد، واعظ بیرونی سودی ندارد.

۲. هر کسی که هوشیار باشد و به زندگی مردم نگاه کند، می فهمد که فراوان هستند که به زندگی او آرزو دارند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی: (۳۲۹ - ۴۱۱)

فردوسی، سالی که رودکی از دنیا رفت او در توس به دنیا آمد. و در حدود ۸۲ سال زندگی کرد. او یکی از بزرگترین حماسه‌سرایان جهان به‌شمار می‌رود. او در شاهنامه خود از مرام پهلوانی و زندگی شاهان ایران زمین سخن گفته است.^۱ تا ایرانیان جوانمردی و خصلت‌های مترقی انسانی خود را نیز مانند گذشتگان خود حفظ کنند. به همین جهت، ایرانیان را در سراسر جهان، انسان‌های بزرگوار می‌دانند. این چنین است که باید در برابر چشمان نمایندگان سازمان ملل این عبارت نقش بسته باشد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

۲. سبک عراقی

این سبک در سده هفتم شروع شد. پس از غمله مغولان^۲ کانون‌های

۱. لازم به یاد آوری است که پهلوانان در شاهنامه و تاریخ - حکومت آنان - ساختگی است. بیشتر مردم در نام‌گذاری فرزندان خود به ساختگی بودن، ایرانی و یا خارجی بود. و با حتی به معنای آن توجه ندارند. نام‌هایی چون: اسکندر، چنگیز و تیمور و نیز نام آسیا که ریشه آریایی و به معنای اندوهگین است، از این جمله‌اند.

۲. مغول، طائفه‌ای زردپوست ساکن آسیای مرکزی، مردم غارتگر و خونخوار بودند و در سال ۶۱۶ یعنی وقتی که شیخ سعدی ده‌ساله بود و در زمان سلطان محمد خوارزمشاه، به سرکردگی چنگیز به ایران حمله کردند و بسیاری از شهرهای آباد ایران را ویران نمودند و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را کشتند. پس از چنگیز، اولاد او در حدود ۱۲۰۰ سال در ایران حکومت کردند. ←

→ می‌گویند دخالت چند خانم در مسایل مذهبی و سیاسی مسلمین و ایران زبان‌های فراوانی برای این ملت داشت.

الف. در زمان محمد خوارزمشاه دزدان به بازرگانان چینی در ایران آسیب رسانده بودند. دولت وقت چین به حکومت وقت ایران پیام داد که در کشور شما به بازرگانان ما آسیب رسانند. ما انتظار داریم که شما این خسارت را جبران و معذرت‌خواهی کنید، وگرنه پشیمان خواهید شد. وقتی که دولت وقت می‌خواهد خسارت را جبران کند، مادر شاه مانع می‌شود و آنان نیز تهدید خود را عملی می‌کنند.

ب. مادر ناصرالدین شاه علاقمند بود که با امیرکبیر - وزیر ناصرالدین شاه - ازدواج کند، ولی امیرکبیر طبعاً پیش‌داد ناصرالدین شاه با خواهر او ازدواج کرد و این ناراحتی خانم را خارجی‌های اهریمن می‌شد و تحریکات خود او را وادار کردند که فرزند خود را برای کشتن امیر راضی کند.

پ. زن رضاشاه در تحویل سال ۱۳۰۱ در غرقه ایوان حضرت معصومه علیهاالسلام با همراهان خود بدون حجاب نشسته بودند. در آن زمان، حاج شیخ محمدتقی بافقی با حاج شیخ عبدالکریم حائری در مشکلات حوزه همکاری می‌کرد. ایشان در خواندن دعا، ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر بسیار جلدی بود. مرحوم شیخ در مسجد بالاسر در حالی که جمعیت در اطراف او موج می‌زد، مشغول خواندن دعا بود و اشک در ریخت. چون مردم از این وضع ناراحت بودند، به‌زود ایشان می‌آمدند و از زن رضاشاه شکایت می‌کردند. شیخ بعضی از شاگردان خود را برای نصیحت آنان فرستاد، ولی نتیجه نداشت. حاج شیخ خودش آمد، رویه‌روی آنها ایستاد و گفت: آهای خانم‌ها! حجاب ضروری اسلام است. بی‌حجابی در اسلام حرام است. به خصوص در حرم دختر پیغمبر اکرم و اگر مسلمانید حجاب را رعایت کنید و اگر هم مسلمان نیستید به احترام حضرت معصومه علیهاالسلام این کار را انجام دهید.

زن رضا شاه با همراهان خود از غرقه بیرون رفتند و به رضاشاه که در تهران بود با تلفن شکایت کردند و بعد از سه ساعت رضاشاه با تعدادی نیروی درجه‌دار و سرباز در قم حاضر شدند و رئیس شهربانی را تنبیه کردند و دستور دادند تا شیخ محمدتقی را نیز حاضر کنند. ←

فرهنگی از خراسان به عراق و بغداد منتقل شد و شاعران و نویسندگان در بغداد تحصیل و تدریس کردند و فرهنگشان تا حدودی تغییر کرد و سبک عراقی شکل گرفت.

در این سبک الفاظ فارسی اصیل کمتر و الفاظ عربی بیشتر است و اشعار این سبک عاشقانه است و معشوق خداوند است. و نیز تجلیات توحیدی در این سبک بسیار است. همچنین، عشق بر عقل مسلط و

→ رئیس وقت ایران دستگیر و بسیار زد. او به شیخ گفت: شما چرا به ملکه توهین کردی؟ ایشان با متانت تمام فرمود: من توهین نکردم من امر به معروف و نهی از منکر کردم. (اسلام مجسم، ص ۳۱۳)

وقتی که عثمان به دست گرویی از امیر کشته شد، مسلمین با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند و حضرت علی به زیر و طلحه و زبیر از اسلام بسیار دارایی جمع کرده بودند، استانداری نداد و اینان مادر مؤمنین عایشه را با خود هم‌عکده کردند و به طرف بصره رفتند و جنگ جمل را بر پا کردند. وقتی پدر مؤمنین علی علیه السلام به طرف آنان لشکرکشی کرد و آنان را شکست داد، به محمد بن ابابکر فرمود: خواهرت را به مدینه برگردان و خود در مسجد بصره برای مردم سخنرانی کرد و از جمله مطالب آن این جمله است: ای مردم از زنان بد دوری نمایید و از خوبان آنان نیز مراقب و مواظب باشید و از خواستنی های آنان همواره اطاعت نکنید تا هوس اطاعت در کارهای بد از شما داشته باشند. (نهج البلاغه، ص ۸۰)

البته مردان نیز چنین اخلاقی را دارند، همان‌طوری که حضرت در جایی از نهج البلاغه می‌فرماید: زیر و طلحه زنان خود را در خانه گذاشتند و ناموس پیامبر اکرم را به میدان جنگ آوردند. به هر حال، جنسیت در تعقل دخالت ندارد و آنچه که در تعقل آدمی مؤثر است، هوشیاری ژنتیکی، تربیت خانوادگی، تبلیغات و فرهنگ‌سازی اجتماعی است. وقتی ادبیات و فرهنگ بد در نفس انسان محکم شد، آن‌وقت می‌گویند:

نرود میخ آهنین بر سنگ

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ

حمله بر زاهد و صوفی از ویژگی‌های دیگر سبک عراقی است. ضمن اینکه، سبک عراقی، از واقعیات کمتر بحث می‌کند و به طرف درون‌گرایی می‌رود. بیشتر اشعار این سبک در قالب غزل انشاء می‌شود. شیخ سعدی یکی از بزرگترین شاعران ایران است که با سبک عراقی سخن گفته است.

می‌گویند: ایران در میان کشورهای جهان در بالاترین جایگاه از نظر شاعری و سخنوری قرار دارد؛ اما محمدعلی فروغی می‌گوید: من که می‌خوانم این سخنوری را بنویسم، ایران با این همه قدمت تمدن و فرهنگ دیرینه به هر دینی کتابی در زمینه سخنوری ندارد و چون این موضوع در پیشرفت ملت بسیار مهم است، پس من ناگزیر هستم که از فرهنگ بیگانه (با علمیت و تجربه‌ای که دارم) استفاده کنم.^۱

۱ سخنوری یا خطابه، فنی است که به وسیله آن گوینده شنونده را به سخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب می‌کند. پس غرض از سخنوری همین دو نتیجه است که شنونده سخن گوینده را بپذیرد و بر منظور او برانگیخته شود. گوینده‌ای را که این فن را به کار می‌برد، خطیب و سخنور نامند و سخنی را که این فن در آن به کار برود، خطبه، خطابه، نظر و کلام گویند. چون انسان باید با همجنسان خود زندگانی کند و وسیله مهم ارتباط مردم با یکدیگر سخن گفتن است. از این رو، هرکس نیازمند آداب سخنوری می‌شود تا دیگران به مقصود او بگرایند. بسیاری از مردم همه‌جا و همه‌وقت دانسته یا ندانسته آداب سخنوری را به کار برده‌اند و می‌برند و نمی‌توان گفت که این فن در کجا و در چه زمان شروع شده است؛ جز این‌که هرجا و هرگاه مردمی که باهم به سر می‌برده‌اند؛ چه آن‌گاه که آنان زندگی ساده داشتند و چه آن زمانی که زندگانی اجتماعی آنان توسعه پیدا کرد، مسأله سخنوری ضرورت و اهمیت داشته است. —

به هرحال، رودکی، فردوسی، خیام، مولوی، نظامی، سعدی، حافظ، شاعره‌ای چون پروین اعتصامی و صدها شاعر دیگر با دانش و هنر

→ در دوره‌های باستانی به بعد، هریک از کشورها در رشته‌ای از سخنوری، مهارتی پیدا کردند. بعضی، سخنورانی داشتند که مردم را در امر آخرت و معاد، اندرز می‌دادند و موعظه و ارشاد می‌کردند، و بعضی دیگر، مردان سیاسی بودند که مردم را در امر معاش دنیا رهبری می‌نمودند. آهراً سخنوری در ابتدا بیشتر جنبه شاعری داشته است، مانند شاعران عرب پیش از اسلام. به نظر می‌رسد: زمانی که بیشتر سخنوری محل توجه می‌شود سده پنجم پیش از میلاد مسیح است و آن زمان، راسر دنیای متمدن در دست توانای پادشاهان ایران بود و تنها قومی که مستقیماً تحت حکومت ایران بود، بعضی از یونانیان بودند. اما درباره ایران چون آثار قدیمی ما تقریباً ازین رفته، از این جهت مانند بسیاری از جهت‌های دیگر متأسفانه در تاریکی هستیم. همین قدر می‌دانیم که در اینجام سخنورانی بوده‌اند؛ زیرا ممکن نیست قومی که قرن‌ها در خاستگاه تمدن زندگانی کرده و دانشمندان بزرگی داشته، سخنگو و سخنور نپورده باشد. ازین گذشته، نویسندگان عرب را در صدر اسلام می‌توان گفت وگو از سخنوری ایرانیان می‌کنند و از چگونگی آن نشانی‌ها می‌دهند. در کتاب‌های تاریخ نظم و نثر، سخنانی هم از بزرگان ایران نقل شده است؛ ولی نه به آن اندازه‌ای که بتوانیم بر سخنورانی ایرانیان آگاهی داشته باشیم. به‌هرحال، می‌توان گفت آثار کافی در دست نداریم که با هم چه نوع از سخنرانی در این سرزمین رایج بوده است. پس، ناگزیر هستیم به یونان نظر کنیم. در زمان از بوم، آداب سخنوری بسیار به‌کار می‌رفت و در آنجا بازار خطیبان از آن جهت گرم بود که تصدیق‌های هم مملکتی در انجمن‌های ملی گرفته می‌شد و دعاوی را هم در محاکم حل و فصل می‌کردند. بنابراین، در آن محاکم برای اقامه دعوا بر متهم یا دفاع از او، خطیبان به سمت وکالت، سخنوری می‌کردند تا با قدرت بیان، در نفوس قضات تصرف کرده و ایشان را با نظر خویش موافق سازند. ضمن اینکه، در انجمن‌های ملی نیز مردان سیاسی که بر سر کار بودند، می‌بایست با قدرت بیان اعضای مجلس و افراد ملت را برای تصمیم به کارها و وضع قوانین با خود همراه کنند. آن‌ها هم که بر سرکار نبودند، سخنوری می‌کردند تا خود را معرفی نمایند و قابلیت حکومت کردن و تصمیم‌گیری خود را به نمایش بگذارند. (آیین سخنوری محمدعلی فروغی، ص ۳).

شاعری خود، فرهنگ و ادبیات ایرانی خود را غنی کردند. شخصیتی مانند پدر علم دوست مولوی که در وطن خود قدردانی نشد، با خانواده به دیار قونیه در ترکیه سفر کرد. مولوی - که در همان خردسالی نبوغش از حالاتش معلوم بود - در آنجا نیز دانش و هنر خود را به زبان فارسی و ایرانی به کار برد و تمام افتخارش را در ایرانی ردن می دانست.^۱

روش عالمان در داستان نویسی

عالمان پیش از سخن مابعد فردوسی و مولوی نیز مطالب را در قالب داستان و شعر بیان می کردند. دلیل این مسأله شاید این باشد که داستان‌ها هم مطالب معقول را می‌سوس می‌کنند و هم زمینه‌های مناسب برای انشاء شعر - که غرض اصلی و ماندگار است - را فراهم می‌کنند. در این میان، رودکی، انوری و پروین در تصیده؛ فردوسی و

۱. البته در خدمت پدر دیداری از عطار در خراسان داشت و عطار او الهام گرفت و خود می‌گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم

اگرچه پیش از او دانشمندانی نیز داشتیم، مانند ابوعلی سینا، که ایرانی بودند و در صفهان و همدان زندگی می‌کردند؛ ولی افتخار می‌کردند که می‌توانند کتاب‌های علمی خود را؛ حتی در پزشکی به زبان عربی بنویسند. همچنین، آنها بسیار خوشحال بودند که توانستند اشتباه سقراط و افلاطون را (چون عاشق روش ارسطو بود) در یک یا چند مورد بدانند، ولی مهم این بود که بدانند خود نیز مانند هر دانشمندی دیگر اشتباه دارند. چندصدسال است که اروپاییان روش افلاطون را بهتر از ارسطو و روش ارسطو را نازا می‌دانند.

مولوی در مثنوی؛ باباطاهر و خیام در رباعی؛ سعدی و حافظ در غزل مهارت بیشتر داشتند.

قصه‌نویسی نیز در این اواخر در اروپا رونق یافته و دانشجویان ایرانی هم از روش و نوع اندیشه اعتقادی، سیاسی و فرهنگی آنان تقلید می‌کردند؛ مانند جمال‌زاده، صادق هدایت و جلال آل احمد. هنوز هم در اروپا این روش به عنوان یک فرهنگ رایج پذیرفته است که مطالب علمی را در قالب هنر و ازجمله داستان‌نویسی بیان می‌کنند و برای مقام علمی و هنری هدایای نفیسی در نظر می‌گیرند. نویسنده در داستان، گاهی زندگی یک نفر را به تصویر می‌کشد، ولی توصیف احوال او برای بخشی از انسان‌ها در روش زندگی روشن‌گر خواهد شد و در این قالب، مطالب علمی در روش زندگی، اخلاق، فرهنگ و اقتصاد به خواننده ارایه می‌شود. در این زمینه، در پایان کتاب، مطالبی بیان شده است.

تعریف چند نوع شعر

قصیده یا چکامه

تعریف فرهنگ عمید:

قصیده لفظ عربی است به معنای چکامه. نوعی از شعرکه بیشتر در وعظ و حکمت یا حماسه یا در مدح یا در ذم کسی یا چیزی می‌گویند و دو مصرع بیت اول آن با مصرع‌های دوم سایر ابیات

دارای یک قافیه‌اند و تعداد آن از ۱۶ بیت بیشتر است و جمع آن قصائد و قصاید می‌آید.

تعریف فرهنگ معین:

قصیده، نوع شعری است مانند غزل، شامل ابیاتی متحدالوزن که همه آن‌ها و همچنین مصراع اول مطلع آن دارای یک قافیه، قصیده از غزل بدتر است و گوینده در تمام آن موضوعی واحد از موعظه، حکمت، مدح، مسایل اجتماعی، دینی و غیره را مورد بحث قرار می‌دهد و شاید از آن جهت قصیده گفته‌اند که در ساختن آن مقصد معینی دارد، زیرا مقصد از قصد مشتق است.

غزل

نوع شعری است که وزن و قافیه آن در بقیه ابیات تکرار می‌شود؛ ولی اغلب نباید از هفت بیت کمتر و از دوازده بیت بیشتر باشد. مرحوم شهریار می‌فرمود: من با مرحوم فروغی به مجلسی در تهران دعوت شدیم که شعر بگوییم. در آن مجلس من غزل خواندم و ایشان قصیده خواند.

مثنوی

یعنی دو دو، زوج زوج، شعری که هر بیت آن قافیه جداگانه دارد، یعنی قافیه هر مصراع دوم قافیه مصراع اول آن را دارد. نه مانند قصیده و غزل که همه ابیات آنها یک قافیه دارند. شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا در این قالب انشاء شده است.

رباعی

یعنی چهارتایی. قطعه شعری که در سه مصرع آن (جز در مصرع سوم) قافیه رعایت می‌شود؛ مانند رباعی بابا طاهر و خیام.

نمونه‌هایی از اشعار حکمت عملی و عرفانی

نمونه‌ای از حکمت عملی در مثنوی فردوسی که در مدح عقل بیان شده است:

کنون بی‌خرد من را رصف خرد	بدین جایگاه گفتن اندر خورد
خرد راهنمای و خرد دلگشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
ازو شادمانی و زویت غیبت	وزویت فزونی و زویت کمیست
خرد تیره و مرد روشن‌روان	نباشد همی شادمان یک‌زمان
کسی کاو خرد را ندارد ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
خرد چشم جان است چون بنگری	تو در چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگه‌بان جان است و آن سه پاس
سه پاس ^۱ تو چشم است و گوش و زبان	کزین سه پاس نیک و بد بی‌گمان
به گفتار دانندگان راه جوی	به گیتی پیوی و به هر کس بگو
زهر دانشی چون سخن بشنوی	از آموختن یک زان بگنوی ^۲
چو دیدار یابی به شاخ سخن	بدانی که دانش نیاید به بن

۱. پاس؛ یعنی نگهداری و نگهداری.

۲. نغنی؛ یعنی احساس بی‌نیازی نکنی.

عرفان در کلام فردوسی

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی

عرفان در غزل عطار

ای در درون جانم و جان از تو بی‌خبر

وز تو جهان پر است و جهان از تو بی‌خبر

ای، عمل پیر و بخت جوان کرده راه تو

پیر از تو بی‌نشان و جوان از تو بی‌خبر

چون بی‌برد به تو دل و جانم که جاودان

در جان و در دلی، دل و جان از تو بی‌خبر

نقش تو در خیال و خیال از تو بی‌نصیب

نام تو بزرگ و زبان از تو بی‌خبر

از تو خبر به نام و نشان است خلق را

وانگه همه به نام و نشان از تو بی‌خبر

شرح و بیان تو چکنم زانکه تا ابد

شرح از تو عاجز است و بیان از تو بی‌خبر

عطار اگر چه نعره عشق تو می‌زند

هستند جمله نعره‌زنان از تو بی‌خبر

حقیقت این است که بسیاری از ما انسان‌ها تنها ادعای خداشناسی

می‌کنیم، ولی در رفتار و گفتار (سلوک) خود گرفتار خودخواهی‌هایی

هستیم که با رضایت خدای متعال نمی‌سازد.

فرقی میان عابد و عارف نهاده‌اند

این خوش به عشق کار بود و آن به کار عشق
عابد به عبادت علاقمند است. در این صورت، آدمی خود و کار خود
را بهتر می‌بیند. از این رو، در میان اینان خودخواهی‌ها و ریاکاری‌ها بسیار
مشاهده شده است، ولی کسی که عشق خدایی دارد، از ریاکاری به دور
است. چنین کسی خود و کار خود را نمی‌بیند یا بسیار کمتر می‌بیند.
خلعت افشاند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا
از مسیر نرفتنی کودک کی بی زکات روح کی باشی زکی
عاشقان را بر خود حکم نیست هر چه فرمان تو باشد آن کنند

به لطف خال و خط از عاشقان ربودی دل
لطیف‌های عجب زیر دام و دانه توست

دیدن روی ترا دیدن جان بین باید
وین کجا مرتبه چشم جان بین من است

گفتم هوای میکده غم می‌برد ز دل
گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند
منظور از میکده مقام عشق الهی است، که در این حال سالک از بند
خودخواهی رها می‌گردد.

عشق خدایی در شعر حافظ

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

مولوی نیز می گوید: کسی که کارش درست باشد در دو جهان

مشکل ندارد.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد

می گویند: عشق خدای را نمی توان بیان کرد، تنها کسی عشق را

می فهمد که خود عملاً درای آن باشد. انسان عاشق خدا نیز در حال

بندگی، سلوک و عمل خود را می بندد یا کمتر می بیند؛ چراکه او تنها

خدا را می بیند.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر تا چه حد است مقام آدمیت

سخن عشق نه آن است که آید به زبان

ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنوت

خیال خواجه گیم بود، بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود، خدمت تو گزیدم

بندگی و خدمتگزاری تو، سروری و سلطنت است؛ از این روست

که عقل از هوای نفس آزاد است.

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ

عشق بازان چنین، مستحق هجرانند

دل نشان شد سخنم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من درمان، درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

عقل عملی و عقل نظری

عقل بر دو نوع است؛ عقل عملی و عقل نظری. عقلی عملی، رقیب و مزاحمی دارد به نام خشم و شهوت، و عقل نظری، نیز رقیب و مزاحمی دارد به نام وهم و خیال. تعریف عقل عملی، آن است که خوب و بد و نتیجه هر کاری را بررسی و معلوم می‌کند، ولی خشم و شهوت کاری به نتیجه امور ندارند. از این رو، به دنبال آن‌ها پشیمانی است باید گفت: اراده در اختیار ایمان قرار دارد که محرک انسان است.

نمونه‌ای از عقل عملی در شعر حافظ

ز عمر برخوردار آن کس که در جمیع صفات

نخست بنگرد آنکه طریق آن گیرد

نمونه‌ای از مصداق شهوت

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پره عصمت برون آرد زلیخا را

وهم سبب خودخواهی است

باده در ده چند از این باد غرور خاک بر سر نفس بدفرجام را
فیلسوف به روح، نفس می‌گوید، که همه قوا حتی عقل توسط آن
کار می‌کنند. گاهی نفس در مقابل عقل است که در این صورت،
کارهای آن با عقل سازگاری ندارد؛ مانند «میل» و «هوای نفس».

تعریف خیال در شعر مولوی

نیست و ش باشد خیال اندر جهان
و جهان بر خیالی بین روان
بر خیالی صلحشان و جنگشان
وز خیالی فخرشان و ننگشان
مولوی در این دو بیت می‌گوید: خیال می‌تواند در خارج واقعیت
نداشته باشد؛ مانند: این که انسان می‌تواند غیر از این جهان، جهان دیگری
را در اندیشه تصور کند. حال که حقیقت خیال را دانستی بدان که غلب
مردم در زندگی تابع خیال هستند. گاهی در صلح و گاهی در جنگ؛
گاهی در موضع افتخار و گاهی در موضع ننگ؛ یعنی انسان‌ها گاهی به
موارد کم‌اهمیت و بی‌اهمیت بیش از اندازه اهمیت و بهاء می‌دهند.

حکمت عملی در شعر حافظ

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش

که در این خیل حصاری به سواری گیرند^۱

شهریست پرکرشمه حوران ز شش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

لسان به طور طبیعی کنجکاو است.

برخیزم و عزم باده ناب کنم

رنگ رخ خود به رنگ عتاب کنم

این عقل فزون‌بیشه را مستی می

رو زب چنانکه در خواب کنم^۲

مگر شیر و پلنگی ایدل ایدل من دایم به جنگی ایدل ایدل

اگر دستم رسد خونت بریزم بی‌تاب به رنگی ایدل ایدل^۳

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست^۴

۱. در این خیل حصاری؛ منظور این است که در این زمینه افراد فراوانی عاجز و گرفتار می‌شوند.

۲. خیارم.

۳. بابا طاهر.

۴. حافظ.

انسان هم از نظر علم و فضایل سیر نمی‌شود و هم از نظر شهوانی.
عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

حریم عشق را درگاه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد^۱
در عشق به ظواهر یک مشکلی هم هست؛ از جمله ریاکاری.
زاهد بر زنی مافظ نکند فهم درست
نیو بگزید از آن قوم که قرآن خوانند

خرقه پوشی من از غایت دوری نیست
پرده بر سر صد عیب نهان می‌پوشم

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو
نفی حکمت مکن از بهر دل عیبی - بند
«می» به معانی متعدد به کار رفته است و اگر در اینجا منظور
«فلسفه» باشد؛ اگر عیب فلسفه را می‌گویی، نقطهٔ قدرت آن را نیز بگو

۱. بیشتر کارهای خوب را افرادی مؤمن به ظواهر انجام می‌دهند؛ نه فیلسوفان که به جهان عمیق‌تر می‌نگرند.

و حکمت و حقیقت‌گویی را برای عوام‌فریبی تعطیل نکن. موقعیت فیلسوف خوش‌فکر نسبت به مصالح جامعه مانند یک شهردار ماهر است که سوار بر هلیکوپتر شده و از بالا خصوصیات شهر را بررسی می‌کند. علامه طباطبایی، امام خمینی و شاگردان اینان با دید وسیع علوم عقلی، مذهبی و تکیه بر شاگردان خود و سایر افراد باسواد جامعه، جهان تازه‌ای را برای ملت خود، سایر مسلمین و جهانیان به‌وجود آوردند.

آزادی در شعر مولوی

بند بگسل باش آزادی
چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه
چند گنج قسمت یک روزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد
از زخیم و عیب کلی پاک شد
بند بگسل؛ یعنی ریسمان پاره کن. منظور از بند، علاقه‌هایی است که اغلب انسان‌ها در زندگی به‌طور افراطی به طوایف پیدا می‌کنند. آزادی یعنی رهایی از هرگونه قید و بند خلاف عقل و دانش. بنابراین، آزادی گاهی معنای سیاسی دارد، مانند آزادی در مقابل حکومت استبدادی و گاهی معنای اخلاقی دارد مانند آزادی در مقابل میل‌های نفسانی و نادانی. گاهی گفته می‌شود که اگر دین نداری، آزادمرد باشی؛ یعنی اگر پایبند به شریعت نیستی که مانع خلافتکاری

شما باشد، پس آزادمرد باشید؛ که مانع هوای نفسانی شما باشد. می توان گفت: متدین بودن جنبه تعهد درونی انسان است که مانع کارهای خلاف می شود؛ ولی در مردانگی و آزادمردی شخصیت اجتماعی و مردمی انسان مانع کارهای زشت می شود.

بیان دیگر آزادی

از یک سوی، انسان دارای نیاز روحی و بدنی است؛ از قبیل امنیت سیاسی و اجتماعی و نیاز بدنی؛ مانند نیاز غذایی، مسکن، جنسی و امکانات رفاهی. از سوی دیگر، انسان خواسته های متنوع و بیش از نیازهای واقعی روحی و بدنی دارد و چون همه دارای چنین نیازها و خواسته ها هستند، از این رو، یکی از آن ها دیگری را محدود می کند. در اینجا است که حقوق انسان ها معنا پیدا می کنند. در کلام مولوی معنا معلوم است که آزادی در مقابل میل شهوانی و دوزی نفس است که عقل در مقابل خست (خستگی) نفسانی تقویت شود و از خود ضعف نشان ندهد و البته عالمان زندگی معتدل را دوست دارند.

راه لذت از درون دان نر برون

آبلهی دان جستن از قصر و حصون

آن یکی در کنج مسجد مست و شاد

وان دگر در باغ، ترش و بی مراد

چون نیست زهرچه هست جز باد به‌دست

چون هست به هرچه هست نقصان و شکست

انگار که هرچه هست در عالم نیست

پندار که هرچه نیست در عام هست^۱

نهاره قلندری نبویی، نشود

رخساره به خون دل نشویی، نشود

سودا چه ببری که جو دلسوختگان

آزاد به ترک خود نگویی، نشود^۲

سعدی در مقدمهٔ گلستان می‌فرماید: سواد من در مقابل عالمان

معاصر؛ مانند منارهٔ بلند بر دامن الوه، بیست است.

هر که گردن به دعوا افرازد

خیمه‌سوار را بگردن اندازد

سعدی افتاده‌ای است آزاده

کس نیاید به شک افتاده

البته شاعر در گیربند وزن و قافیه شعر قرار گرفته است ولی معنا

از خارج معلوم است که دعوای دانشمندان نیز مانند دعوای سیاسی و

نظیر آن است. وقتی که سعدی ادعای دانشمندی و بزرگی را ندارد و

۱. خیام.

۲. همان.

از ادعای امور نفسانی آزاد است؛ مانند جنگجویی است که افتاده است. پس، دشمن با او کاری ندارد. این سخن را از این رو می‌گوید که از یک طرف احساس حسادت آنان برانگیخته نشود و از سوی دیگر، به مردم بفهماند که در میان عالمان احساس حسادت بسیار نیرومند است. همان‌طوری که روایت حضرت علی علیه‌السلام در این زمینه است که شش گروه، هر کدام از یک‌جهت ضعیف هستند و به عالمان یاد می‌دهد که در مقابل هم‌قطاران خود باید فروتنی داشته باشند.

تأثیر همنشین بر سعادتمندی انسان

کمال همنشین در میزان اثر که و گرنه من همان فردم که بودم

تو اول بگو با کیان زیستی من آنکه بگویم تو خود کیستی

همان ارزش آشنایان تو عیار نیست بی‌قیمت جان تو

نخست موعظه پیر صحبت این است

که از مُصاحب ناجنس احتراز کنید

دریغ و درد که تا امروز ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود، رفیق

این جهان برای هیچ کس کامل نیست^۱

آن یکی خر داشت پالانش نبود

یافت پالان گرگ خر را در ربود

کوزه بودش آب می نامد به دست

آب را چون یافت خود کوزه شکست

مولوی: حقیقت زندگی در این جهان، به گونه ای است که هیچ کس نمی تواند در هر جهت رضایت در زندگی خود داشته باشد؛ تا انسان از یک جهت رضایت پیدا می کند، از جهت دیگر نارضایتی از راه می رسد. به قول حافظ:

به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد

زیر این طار^۲ فیروزه کسی خوش نشست

به جز آن نرگس مستانه (گل سفید و بوشبو)؛ یک اصطلاح شاعرانه است که چشمشان نزنند. زیر این کبک فیروزه کسی خوش زندگی نکرد. پس، هرکسی یک نوع گرفتاری دارد. یکی از گرفتاری های بیشتر انسان ها این است که دیگران را مانند خود حساب می کنند. به قول مولوی:

هرکسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

۱. هیچ انسانی دارای همه کمالات و نعمت ها نیست.

۲. طارم، معرب تارم و به معنای گنبد است.

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
در این دو بیت می گوید: هرکسی دیگری را مانند خود تصور
می کند. در صورتی که خصلت های هرکسی را باید از رفتار و گفتار او
به دست آورد، همچنانکه در جای دیگر می گوید:

همچنین از قول و فعل مردمان

می شود پیدا که چه سان است جان

جان او در مرتبه چون است و چیست

مؤمن است او یا که کافر یا ولی است

از رفتار و گفتار مردم می توان جان او، یعنی معرفت و خصلت های
او را به دست آورد.

نیازهای فرزندان و ضرورت آمادگی پدران و مادران

پدران و مادران باید برای رفع نیازهای فرزندان آسادی لازم را داشته
باشند؛ وگرنه مشکل آفرین می شود. در این باب، سعدی می گوید:
هنگامی که جوان و نادان بودم، بر مادرم بانگ زدم مادرم دل آزرده شد
و کناری نشست و می گفت: مگر خردسالی خود را فراموش کردی که
به من درشتی می کنی؟

چه خوش گفت زالی^۱ به فرزند خویش

چو دیدش پلنگ افکن و فیل تن

گر از عهد خردی ات یاد آمدی
 که بیچاره بودی در آغوش من
 نکردی درین روزگار بر من جفا
 که تو شیر مردی و من پیرزن

پدر تجربه ای دل تویی آخر زچه روی
 طمع مهر و وفا زین پسران می داری

امروز که در دست تو آم مرحمتی کن
 زردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

آلای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول
 پدر را باز پرس آغا کجا شد مهر فرزندی
 جهان پیر رعنا را ترحم در جانت نیست
 ز مهر آن، چه می پرسی در آن هست چه می بندی؟
 می گویند: وقتی که حضرت یوسف پدر را دید، می پرسید زودتر
 از او از اسب پیاده می شد و از او استقبال می کرد؛ ولی چنین نشد.

حکمت عملی در رباعی باباطاهر

چه خوش بی مهربانی هردو سر بی
 که یکسر مهربانی دردسر بی
 اگر معنون دل شوریده ای داشت
 دل لیلی از آن شوره تر بی

زن و مرد می‌خواهند یک عمر با یکدیگر زندگی کنند. پس، نباید دختری را بر پسری یا پسری را بر دختری تحمیل کرد. ولی مردم عامی می‌گویند: اول، ازدواج کنید. سپس، محبت با بچه می‌آید!

مولوی و «عقل و فلسفه نظری»

هر نفس نو می‌شود و دنیا و ما بی‌خبر از نوشدن اندر بقا
عمر همچون جوی نونو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد
فیلسوفان اسلام از زمان بوعلی سینا تا زمان ملاصدرا می‌گفتند:
زمان، حرکت است و مقارری است، ولی از زمان ملاصدرا به بعد
می‌گویند: زمان، از حرکت ذاتی و گوهری (جوهری) موجودات ادراک
می‌شود. بهمن‌یار برای استاد خواجه (بوعلی سینا) نوشت: جناب استاد!
هر چه من در این جهان درک می‌کنم عرض است؛ مثلاً من از سیب
آنچه که درک می‌کنم، وزن، مزه، رنگ، شکل و بوی است و همه
این‌ها عرض هستند، یعنی باید چیزی باشد که این‌ها در آن باشند و
اول آن اصل تغییر کند، آن‌گاه این توابع تغییر کنند. آن اصل چیست؟
بوعلی سینا که در دو زمینه پزشکی و فلسفه مشغول بود، توانست
جواب او را پیدا کند تا زمان ملاصدرا که با دلیل، حرکت جوهری را
ثابت کرد. پس، پیش از کانت آلمانی، بهمن‌یار فرمود: ذات و حقیقت
(گوهر) جهان برای ما قابل درک نیست.

فیلسوف، ابتدا جهان را به واجب و ممکن تقسیم می‌کند و هر یک

را تعریف می‌کند. سپس، ممکن را به گوهر (جوهر) و عَرَض تقسیم می‌کند و نیز، هریک را تعریف می‌کند. عَرَض را به ۹ نوع و گوهر را به ۵ نوع تقسیم و آن‌ها را تعریف می‌کند.

گوهر آن است که در وجود خود قائم به خودش است، ولی عرض نمی‌تواند بدون گوهر پیدا شود. مثلاً علم باید در نفس انسانی قرار بگیرد. گوهر باید با عقل فهمیده شود و با حواس ظاهری قابل درک نیست. همان‌طوری که عقل و دانش کسی قابل دیدن نیست؛ مگر آثار آن‌ها.

اینکه می‌پرسی شما در زبان گوی از چه ناحیه بیشتر زبان دیدی؟ جواب این است: با اینکه پارس را هم مکرر سفارش می‌کردند که از اطرافیان احمق و خائن در ایمن نباش؛ این حال من از این دو عده زبان فراوان دیدم. البته معتقدم که بیش از همه مردم از این ناحیه زبان می‌بینند.

شیخ سعدی در باب دوم، بحثی دربارهٔ تصوف دارد. بدین مناسبت، مطالبی در زمینهٔ تصوف و عرفان در پایان این کتاب آمده است.